

اشاره:

چگونگی به قدرت رسیدن عباسیان، از جمله موضوعاتی است که در کتاب: تاریخ اسلام و دولت‌های مسلمان، سال سوم نظام جدید به اجمال بدان اشاره شده است. نویسنده در نوشته حاضر کوشیده است این میحث را با شرحی بیشتر در اختیار همکاران گرامی قرار دهد.

مروری تحلیلی بر

قیام

عباسیان

در

خراسان

دعوت عباسی در خراسان

عباسیان که از اعیان عباس عمومی پیامبر (ص) بودند، دعوت خود را از حدود سال ۱۰۰ هـ. توسط محمد بن علی، نوۀ عبدالله بن عباس آغاز کردند و پس از ۳۰ سال فعالیت مداوم در سال ۱۳۲ هـ. با سقوط امویان، بر اریکهٔ خلافت دست یافتند. با توجه به اوضاع و احوال جهان اسلام در آن روزگار پیروزی عباسیان چندان هم دور از انتظار نبود؛ شرایط و اوضاع اجتماعی سرزمین‌های تحت حاکمیت امویان به سمتی پیش رفته بود که تغییری بنیادین را طلب می‌کرد. درگیری‌های داخلی خلافت اموی به ویژه بعد از مرگ هشام بن عبدالملک (۱۲۵ هـ.)، نزاع میان قبایل عرب شمالی و جنوبی در نقاط مختلف قلمرو امویان، فشار شدید مالیاتی بنی‌امیه بر موالی و غیر عرب و نیز برخورد نژادپرستانه با غیر عرب، قیام‌های متعدد علویان و خوارج، و بیش از همه شرایط خاص حاکم بر خراسان که آن جا را به صورت آتشی زیر خاکستر درآورده بود، زمینه را برای این تغییر آماده کرد و عباسیان با شناخت کافی از اوضاع در جهت اهداف خود بهره‌جسته و کامیاب شدند.

دکتر حسین مفتخری
عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم

عباسیان دعوت خود را از قریه ای در نزدیک دمشق به نام «حَمِیمَه» آغاز کردند و در کوفه به نشر آن پرداختند. هسته مرکزی جنبش در حمیمه مستقر بود و به طور مخفیانه هدایت دعوت و نظارت بر داعیان را دنبال می کرد. اما همان گونه که محمدبن علی تشخیص داده بود^۱، فقط خراسان زمینه های لازم برای گسترش دعوت عباسیان را داشت؛ زیرا در مدینه، مردم بیشتر طرفدار عمر و ابوبکر و در بصره طرفدار عثمان و در کوفه هواداران علویان بودند و شام نیز از پایگاه های بنی امیه محسوب می شد. وجود موالی و نو مسلمانان فراوان در خراسان، کشمکش

میان قبایل عرب مستقر در آن جا برای کسب هر چه بیشتر قدرت، دوری از مرکز خلافت و بالاخره وجود زمینه های طرفداری از خاندان پیامبر (ص)، باعث شد که عباسیان به زودی کانون دعوت خویش را از کوفه به خراسان منتقل کنند. بُکَیْر بن ماهان داعی بزرگ عباسیان، ضمن ترغیب محمدبن علی برای انتخاب خراسان گفته بود که «سراسر جهان را گردیده و به خراسان رفته ام، هرگز کسانی را اینچنین شیفته خاندان پیامبر (ص) ندیده ام.» وی هم چنین در توضیح میزان اشتیاق مردم خراسان به اهل بیت، به سخن یک ایرانی استناد کرد که به فارسی گفته بود: «هرگز کسانی را به گمراهی عربان ندیده ام، پیامبر

ایشان در گذشت و قدرت او به دست دیگران جز از خاندان او افتاد.»^۲ سادگی و بی پیرایه بودن اسلام و بالاخص تشیع مردم خراسان در آن عهد و نفوذ محدود فرقه های مذهبی در آن جا از دیگر علل انتخاب خراسان برای بسط دعوت بود. «اکثر کسانی که در خراسان خود را شیعه می نامیدند، آمادگی پیروی از رهبری از خاندان پیامبر (ص) را علیه امویان داشتند.»^۳ تشیع مردم خراسان اساساً مبتنی بر دوستداری اهل بیت بود. شاید به همین دلیل و نیز جلب حمایت هواداران علویان بود که عباسیان در ابتدا مدعی وصایت امر دعوت از سوی ابوهاشم^۴ (فرزند محمدبن حنفیه) بودند.^۵ مطابق این روایات ابوهاشم هنگام فوت در سال ۹۸ هـ. طی جلسه ای با حضور محمدبن علی عباسی، داعیانش در خراسان را به متابعت از محمدبن علی سفارش کرد و اسرار دعوت را با او بگفت و دعوتگران را به او شناسانید.^۶

عباسیان از همان ابتدا دعوت خویش را به سوی شخص معینی معطوف نکردند. محمدبن علی عباسی در سال ۱۰۳ هـ. هنگامی که فرستاده خویش را به سوی خراسان روانه می کرد، به او سفارش کرد که به سوی شخصی مورد رضایت (الرضا من آل محمد) دعوت کند و از کسی نام نبرد.^۸ سیر دعوت عباسی به گونه ای تنظیم شده بود که آنها را در راستا و هم سوی خانواده علی (ع) جلوه دهد تا بتوانند از حمایت هواداران خاندان علوی سود جویند.^۹ اصول کار عباسیان بر مبنای نظارت دقیق بر فعالیت اعضا و هواداران و حفظ

اسرار جنبش، رازداری و استفاده از روش های مسالمت آمیز استوار بود. شعارهای داعیان عباسی نیز با توجه به نیازها و خواست های هر دسته و گروهی قابل انعطاف بود، ولی تنها رهبری و هسته مرکزی تشکیلات از اهداف نهایی مطلع بودند.^{۱۰} آنها در شعارهای خویش با طرح ستمگری ها و روش های ناپسند بنی امیه مردم را بر ضد ایشان تحریک می کردند.^{۱۱} دقت در نوع طبقات و گروه های مختلف حامی نهضت عباسی بخوبی روشن می سازد که آنها تا چه مقدار در جلب قشرهای گوناگون موفق بوده اند. عباسیان بر خلاف خوارج که می گفتند: «هر که با ما نیست، علیه ماست»، با اتخاذ شعار «هر که علیه ما نیست؛ با ماست» حمایت



جریان های سیاسی و طبقات اجتماعی مختلف خراسانی همچون موالی، اعراب جنوبی، اهل ذمه و ... را جلب کردند. طبقات فرودست، خصوصاً موالی و نو مسلمانان از مدت ها قبل در اعتراض به وضعیت نامساعد اجتماعی-اقتصادی خویش که ناشی از چگونگی نگرش قوم غالب نسبت به آنها بود، وارد رقابت های سیاسی-نظامی شده بودند. شکایت ایشان به عمر بن عبدالعزیز از وضعیت نامطلوب خویش در سال ۱۰۱ هـ.^{۱۲} و سپس شورش گسترده شان به رهبری ابوالصدید در سال ۱۱۰ هـ.^{۱۳} و حارث بن سُرَیج (۱۲۸-۱۱۶ هـ.) (۱۴)، نمودی از خشم فراوانشان به وضع موجود بود که حتی اصلاحات مالیاتی نصر بن سیار آخرین امیر اموی خراسان نیز در واپسین روزهای حکومت اموی، ایشان را خشنود نساخت. اهل ذمه که حتی تا این زمان اکثریت جامعه خراسان را تشکیل می دادند، وضعی بهتر از دیگران نداشتند. به طور کلی رعایا

اطلاعات مربوط به زندگی وی قبل از پیوستن به دعوت عباسی، در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. شخصیت ابومسلم از سوی مورد بغض و عداوت مورخان طرفدار نظام عباسی و از جانب دیگر مورد تحریف افسانه‌ها، روایات حماسی و فرهنگ عامه ایرانیان واقع گشته است. منابع تأیید می‌کنند که ریشه و اصل ابومسلم در رازی دست نیافتنی نهفته است. آیا او ایرانی یا عرب یا کرد یا حتی ترک بود؟ آیا اهل اصفهان یا مرو یا کوفه یا هرات یا جای دیگری بوده است؟ آیا آزاد بود یا از موالی یا خدمتگزار یا بنسند؟^{۱۹} از پاره‌ای روایات چنین برمی‌آید که نام و کنیه ابومسلم، نخست ابواسحاق ابراهیم بن حیکان بوده است؛ اما روایاتی دیگر نام وی را بهزادان بن بُناداد هرمز نیز نقل کرده‌اند که چون نزد ابراهیم امام (فرزند و جانشین محمدبن علی) آمد، وی بنا بر احتیاط، لازم دید تا او نام و کنیه خود را به ابومسلم، عبدالرحمن بن مسلم تغییر دهد.^{۲۰}

با همه اشتهاوری که ابومسلم به خراسانی بودن دارد، در باب زادگاه او نیز اتفاق نظر نیست؛ «پدرش را اهل دهستان فریدن اصفهان، از قریه سنجر و یا دهکده ماخوان در سه فرسخی مرو دانسته‌اند و به این قیاس محل تولد ابومسلم را مرو یا روستایی از اصفهان و گاه جاهایی دیگر نوشته‌اند و حتی بعضی او را کرد، عرب یا ترک می‌دانند»^{۲۱} تاریخ تولدش نیز دقیقاً معلوم نیست و از ۱۰۰ تا ۱۰۹ هجری به تفاوت ذکر شده است. اغلب روایات متفقند که در حدود سال ۱۲۴ ه. در کوفه با نقبای عباسی از جمله ابوموسی سراج آشنا شد و به نزد ابراهیم امام باریافت و مورد نظر

وی قرار گرفت و حتی پیش از آن که مأمور نشر دعوت در خراسان و گردآوردن شیعیان آن سامان شود، از طرف ابراهیم امام به این ناحیه آمد و شد می‌کرده است.^{۲۲} هر چند دعوت عباسیان در خراسان مدت‌ها قبل از ظهور ابومسلم آغاز شده بود، اما هنگامی به ثمر رسید که وی رهبری امر دعوت را در خراسان، از سوی ابراهیم امام عهده‌دار شد.

مقارن با زمانی که ابومسلم در سال ۱۲۸ ه. برای علنی کردن دعوت به خراسان وارد می‌شد، سه شخص با نفوذ خراسان، مثلی از قدرت همراه با رقابت و خصومت، تشکیل داده بودند که در رأس

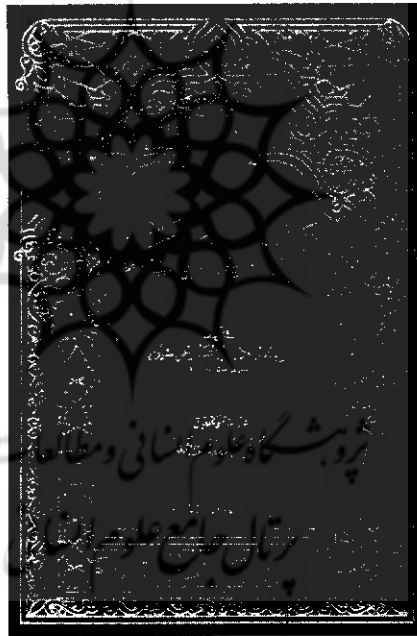
و نیز طبقات متوسط شهری، اعم از مسلمان یا اهل ذمه، بیشترین تعداد حامیان نهضت عباسی را تشکیل می‌دادند، تا جایی که پس از علنی شدن دعوت ابومسلم در رمضان سال ۱۲۹ ه. در ظرف یک روز اهالی ۶۰ دهکده به وی پیوستند.^{۱۵} افزون بر این، بخش قابل توجهی از دهقانان (زمین‌داران) و حکام محلی و طبقات بالنسبه فرادست و متمکن جامعه ایران نیز که علیرغم سازش با فاتحان برای حفظ منافع و موقعیت خود، روی هم رفته زیر فشار حکومت اموی و عمال آن قرار داشتند و با وجود خدمتشان، با آنها نیز حقارت آمیز رفتار می‌شد^{۱۶}، به دعوت عباسی جواب مثبت دادند. حضور دهقانان و اشراف در قیام حارث بن سریح^{۱۷} معلوم می‌کند که آن‌ها نیز، نیاز به تغییر در جامعه را احساس می‌کرده‌اند. همین طبقه

اجتماعی بود که بیشترین امکانات مالی را برای قیام عباسی تهیه می‌کرد و هر چند وقت یک بار کاروانی از هدایا و اموال را به طور مخفیانه به سوی امام عباسی روانه می‌ساخت.^{۱۸} جدا از طبقات اجتماعی نامبرده گروه‌ها و جناح‌های سیاسی - مذهبی از قبیل هواداران علویان و خوارج که مدت یک قرن بود برای نابودی بنی امیه شمشیر برافراشته بودند، جهت تغییر اوضاع آمادگی داشتند. در کنار اینها باید از قبایل عرب جنوبی ساکن در خراسان به رهبری جدیع کرمانی نام برد که چون توسط نصرین سیار، به بازی گرفته نشدند، خواهان تغییر اوضاع به نفع خویش بودند. هر چند بازوهای سیاسی - عقیدتی عباسیان در کوفه (بکیر بن ماهان و سپس ابوسلمه خلّال همدانی)، و خراسان

(سلیمان بن کثیر) و نیز سایر داعیان، کوشش‌های چشمگیری در بسط و انتشار دعوت عباسی انجام دادند و در خلال ۳۰ سال فعالیت، بعضی از ایشان نیز دستگیر یا مقتول شدند، اما چنین مقدر شد که ابومسلم بازوی سیاسی - نظامی عباسیان، قیام را به سر منزل مقصود برساند.

ابومسلم

با وجود شهرت ابومسلم در تاریخ که از او شخصیتی اساطیری ساخته است، نژاد، اصل و نسب، محل تولد و خلاصه همه



آن، نصرین سیار والی خراسان و طرفدار قبایل شمالی (مُضری) قرار داشت. از سوی دیگر جدیع کرمانی رئیس قبایل جنوبی (اَزْدی) بود که خود را برای تصدی حکومت خراسان محق می دانست و بالاخره حارث بن سربج بود که گرچه از قبیله مُضَر بود اما قیامش بیشتر اعتقادی بود تا قبیله ای و هوادارانش را اغلب نومسلمانانی تشکیل می دادند که خواهان تساوی اجتماعی بودند. هر چند ابتدا اتحادی میان حارث و جدیع کرمانی علیه نصر برقرار بود، اما در نهایت دامنه اختلاف میان این دو نیز بالا گرفت و در نزاعی خونین به سال ۱۲۸ هـ. حارث توسط جدیع کرمانی به قتل رسید و به نظر می رسد هوادارانش بزودی به سوی ابومسلم که در سال ۱۲۹ هـ. دعوت خود را آشکار کرد، متمایل شدند^{۲۳}. به نوشته دینوری در

همان ابتدای امر حدود ۱۰۰ هزار تن از مردم خراسان به ابومسلم پیوستند.^{۲۴} قیام ابومسلم در موقعیتی کاملاً مناسب آشکار شد، زیرا بقایای نیروهای خلافت اموی، از یک سو مشغول جنگ های خانگی در شام و عراق بر سر کسب قدرت بودند و از سوی دیگر شعله ور شدن قیام های خوارج از حدود سال های ۱۲۸ هـ به بعد در سراسر قلمرو اموی، از افریقا گرفته تا حجاز و عراق و ایران، به اضافه قیام عبدالله بن معاویه طالبی در عراق و ایران، مجالی برای توجه به امر خراسان به حکام اموی نمی داد؛ خراسانی که در آن اعراب شمالی و جنوبی با شدت هر چه تمامتر به جنگ با یکدیگر برخاسته بودند. با مرگ حارث نزاع خونین میان نیروهای جدیع و نصر به تضعیف کامل دو طرف انجامید و

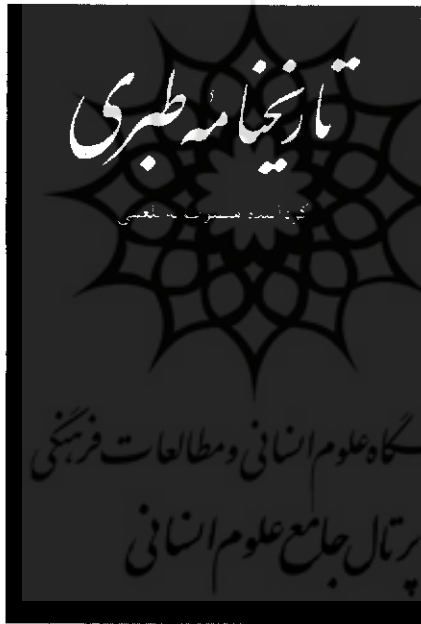
در این میان ابومسلم قد علم کرد؛ به گونه ای که هر دو از او متوحش شدند و نزدیک بود علیه ابومسلم متحد شوند که ابومسلم با ترندهایی تصورات آن ها را نقش بر آب کرد و در نهایت با قتل جدیع کرمانی به تحریک نصرین سیار، قبایل جنوبی هر چه بیشتر به سوی ابومسلم نزدیک شدند. اگر توجه داشته باشیم که ابراهیم امام نیز هنگام روانه ساختن ابومسلم به خراسان، به وی سفارش کرده بود که به یمانی ها (ازدی ها) نزدیک شود و مضری ها را دشمن بدارد، موضوع روشنتر خواهد شد. به هر حال «اوضاع به کام ابومسلم بود زیرا شدت اختلاف اعراب به جایی رسیده بود که هر دو گروه تازیان وی را در

خراسان چندان مؤثر و متنفذ یافته بودند که برای پیروزی بر رقیب، اتحاد با او را خواستار می شدند.»^{۲۵} ابومسلم با مهارت هر چه تمامتر به تشدید درگیری میان دو گروه پرداخت و ضمن قول دادن به همکاری به هر دو گروه عملاً نیروهای خود را دست نخورده نگه داشت؛ ضمن این که هر روز بر طرفدارانش افزوده می شد. با تحریک نصرین سیار، جدیع توسط فرزند حارث به قتل رسید، از این رو نیروهای ازدی به رهبری علی بن جدیع عملاً به سمت ابومسلم متمایل شده و ابومسلم با هوش و فراست منحصر به فرد خویش، بخوبی از قدرت اعراب جنوبی برای رسیدن به اهداف خود که نهایتاً فتح مرو، مرکز خراسان و مقر ارک حکومتی بود، سود جست.

علی بن جدیع با حمله ای وسیع علیه نصر در سال ۱۳۰ هـ. مرو را اشغال کرد و ابومسلم فاتحانه وارد آن شهر شد و آن جا را در اختیار گرفت. نصرین سیار که از دریافت هر گونه کمکی از مرکز خلافت یا والی عراق - به واسطه شورش های خوارج در آن سامان - ناامید بود، شکست خورد و به سمت غرب گریخت و عاقبت در سال ۱۳۱ هـ. در نزدیکی ساوه درگذشت و به این ترتیب خراسان به تصرف ابومسلم درآمد.

ابومسلم جهت تکمیل پیروزی های خود، لشکری به فرماندهی قحطبه بن شیبب را برای نبرد با بنی امیه به جانب غرب روانه کرد که بزودی بر تمام ایران و عراق تسلط یافت و چون نزدیک به همین زمان ابراهیم امام که قبلاً توسط امویان دستگیر و زندانی شده بود، در زندان امویان به قتل رسید (۱۳۲ هـ.)، سپاه خراسانی در

ربیع الآخر سال ۱۳۲ هـ. با ابوالعباس سفاح برادر ابراهیم به عنوان خلیفه بیعت کردند و به این ترتیب عباسیان به منصب خلافت دست یافتند. طی جنگی که بلافاصله در کنار رود زاب در شمال عراق رخ داد، نیروهای مروان آخرین خلیفه اموی، از سپاهیان عباسی شکست خوردند و حکومت امویان به پایان رسید. در این احوال ابومسلم نیز در خراسان جهت تثبیت هر چه بیشتر قدرت خود و عباسیان دست به سلسله اقداماتی زد. از جمله به تصفیه عناصری پرداخت که هریک به نحوی در طول مدت قیام به او مساعدت کرده و اینک مدعی سهمی از پیروزی بودند و یا این که مانعی در راه

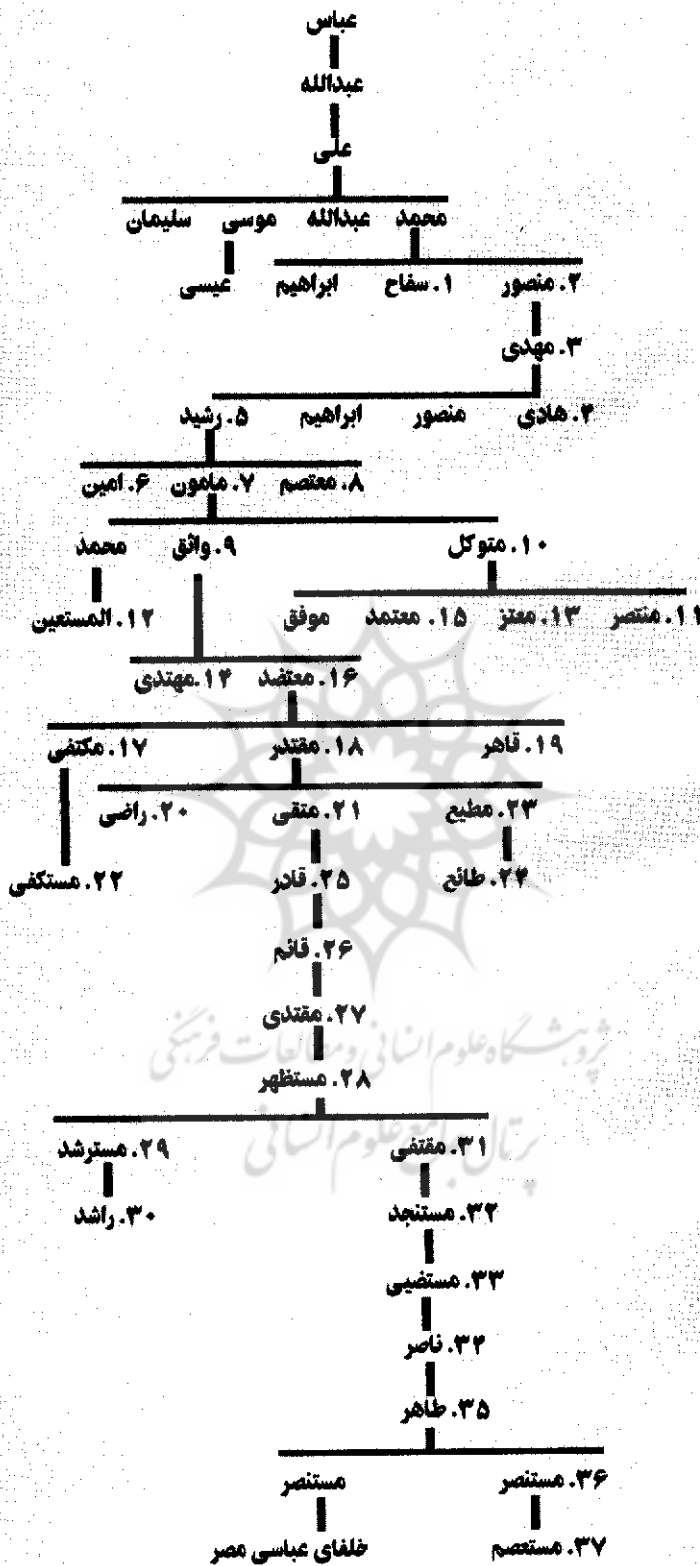


کرده اند، ابومسلم قصد برقراری حکومتی ملی و ایرانی داشت و برای انتقام از عرب و احیای حکومت ایرانی، بهتر آن می‌دیده است که حکومت را به نام خلافت به دست آورد.^{۳۵} اما از نظر برتولد اسپولر حس ملی ایرانی نمی‌توانسته است، در آن دوره اساس و پایه کافی برای چنین قیامی باشد؛ زیرا ایرانی بودن از لحاظ مذهبی، در آن زمان میان مسلمانان و زرتشتیان تقسیم شده بود و علاوه بر این، دین زرتشت از لحاظ ظاهر و باطن، بیش از حد ضعیف شده بود و نمی‌توانست پایه‌ای برای چنین جنبشی باشد و «قطعی است که به هیچ وجه بالذات هدف‌های انقلابی، ملی و اجتماعی به مفهوم ایرانی بودن عنوان هدف اصلی تعقیب نمی‌شده است.»^{۳۶} عملکرد وی نسبت به ایرانیانی نظیر ابوسلمه و به آفرید این موضوع را روشن می‌کند که ابومسلم برای پیشبرد نهضت عباسی از هیچ امری مضایقه نمی‌کرد. به روایت «مجم‌التواریخ» «تازیانه وی شمشیر بود و هر کس به عقوبت اندر رحمت نکرد از دور و نزدیک، و هر چه به خراسان اندر مهتران بودند از یمن و ربیعه و قضاعه و ملوک و دهقان و مرزبان همه را بکشت به دعوت بنی‌العباس اندر».^{۳۷} هر چند به یقین نمی‌توان از هدف ابومسلم و نیت و آرزوهایش مطلع شد، ولی بدون شک او سیاستمداری زیرک بود که با استفاده از احساسات مردمان به سقوط امویان دامن زد و «قیام او مردم ایران را به رستاخیزی بزرگ برانگیخت و ثمره آن این شد که فرهنگ و تمدن ایرانی در حکومت اسلامی چندان نفوذ کرد که ایرانیان نه تنها در محیط سیاسی و اجتماعی اسلام قدرتی بسیار یافتند بلکه در عمل، این حکومت را تا دیدگاه قبضه کردند و نیز در ایران به استقلال حکمروایی نمودند.»^{۳۸}

با وجودی که از پاره‌ای گزارش‌ها چنین به نظر می‌رسد که قیام عباسیان، قیامی ایرانی علیه عرب بوده است، مع‌هذا ماهیت اصلی نهضت عباسی یک قیام ضدعربی نبوده است. حضور طبقات گوناگون جامعه ایران با اهداف و انگیزه‌های متمایز، مانند دیگر گروه‌های شرکت‌کننده در قیام، عامل بسیار مؤثری برای دست یافتن به اهدافی بود که رهبران سازمان عباسی از آن اطلاع داشتند. هر چند «نهضت عباسی یک نهضت ایرانی خالص نبود ولی شرکت ایرانیان را در این نهضت نباید به هیچ روی کوچک انگاشت.»^{۳۹} ضمن اینکه ایرانیانی نیز بودند که از قیام عباسی استقبال نکرده و یا به مخالفت با ابومسلم پرداختند. مثلاً همراهی تعدادی از ایرانیان با اعراب مضر و یمنی و ربیعه در شورش اهل بلخ علیه ابومسلم، و نیز مخالفت اهل سیستان با تحویل دادن عامل اموی به نماینده ابومسلم از آن جمله‌اند.

بسط قدرت وی محسوب می‌شدند. ابتدا در شعبان ۱۳۰ هـ. شیبان بن سلّمه رهبر خوارج خراسان را که یک چندبه همراه فرزندان جدیع به او کمک کرده بود و اینک ادعای خلافت داشت، از سر راه برداشت.^{۴۰} سپس جنبش به آفرید را که اندیشه‌ای التقاطی از آئین زرتشتی و اسلام ارائه داده بود و سودای اصلاحات اجتماعی داشت، در سال ۱۳۱ هـ. سرکوب کرد.^{۴۱} تا رضایت زرتشتیان هوادار جنبش عباسی را برآورده کند. سپس در یک طرح دقیق علی و عثمان فرزندان جدیع کرمانی را که در تصرف مرو، پایتخت خراسان کمک‌های شایانی کرده بودند، به قتل رساند.^{۴۲} پیش از این نیز عبدالله بن معاویه طالبی را که از چنگ نیروهای اموی گریخته و به امید مساعدت ابومسلم به او ملتجی شده بود، به طور مشکوکی از بین برد.^{۴۳} وی همچنین جنبش شیعیان بخارا به رهبری شریک بن شیخ مَهْری را در سال ۱۳۳ هـ. درهم کوبید.^{۴۴} اقدامات ابومسلم در جهت تثبیت حاکمیت سیاسی، مذهبی عباسیان نه تنها تأثیر سرکوب گرانه خود را بر نیروهای مخالف گذارد، بلکه تداوم آن، نیروهای طرفدار عباسیان را نیز دربر گرفت. طراحی و شرکت در قتل ابوسلمه، بازوی سیاسی-ایدئولوژیک عباسیان و نخستین وزیر عباسی معروف به وزیر آل محمد، در کوفه به سال ۱۳۲ هـ.^{۴۵} و کشتن سلیمان بن کثیر داعی بزرگ خراسان در همان سال^{۴۶} و نیز سرکوب شورش زیاد بن صالح خُرّاعی که به مخالفت با ابومسلم برخاسته بود و احتمالاً از جانب خلیفه سفاح حمایت می‌شد، در سال ۱۳۵ هـ.^{۴۷} در ادامه سیاست حذف رقیبان و حریفان از صحنه سیاست، به مرحله اجرا درآمد. اما تداوم همین سیاست - که از سوی خاندان عباسی هم دنبال می‌شد - عاقبت گریبان شخص ابومسلم، که اکنون به خطری جدی برای خلافت نوپای عباسی بدل شده بود را نیز گرفت و ابومسلم در توطئه‌ای حساب شده در سال ۱۳۷ هـ. توسط منصور دومین خلیفه عباسی به قتل رسید. التون. ل. دنیل در زمینه علت قتل ابومسلم می‌نویسد: «روشن است که روابط میان ابومسلم و خلیفه مانند رابطه خادم و مخدوم نبود و قدرت او همچون عامل بازدارنده‌ای خلیفه را محدود می‌کرد. گذشته از اینها، ابوجعفر منصور هر بار که به خراسان سفر می‌کرد، رمیدگی بیشتری از ابومسلم در دلش جای می‌گرفت و از او آزرده‌تر می‌شد. دلیل آن هم ظاهراً این است که ابومسلم با او همشأن خود رفتار می‌کرد و بدو احترامی را که می‌خواست، نمی‌گذاشت.»^{۴۸}

هدف ابومسلم از رهبری و هدایت جریان عباسی در خراسان مورد مناقشه محققان و مورخان بوده است. بعضی عنوان



شجره نسب خلفای عباسی (عباسیان بغداد)

۱. نک به شجره نامه عباسیان، ضمیمه همین مقاله.
۲. بلاذری، احمد بن یحیی: انساب الاشراف، القسم الثالث، تحقیق عبدالعزیز، دوری، بیروت، ۱۹۷۸ م، ص ۸۱ + ابن فقیه: البلدان، به تصحیح دوخویه، بریل، ۱۸۸۵ م، ص ۳۱۵ + ابن عبدربه: العقد الفرید، قاهره، ۱۹۳۵ م، ج ۴، ص ۲۷۶.
۳. مؤلف نامعلوم: اخبار العباس (اخبار الدولة العباسیه)، تحقیق عبدالعزیز دوری و دیگران، بیروت، دار الطلیعه، ۱۹۷۱ م، ص ۱۹۸.
۴. جعفری، سید حسین محمد: تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۶۴، ص ۳۱۷.
۵. عبدالله ملقب به ابوهاشم فرزند محمد بن حنفیه و از نوادگان حضرت علی (ع) از خاندان علوی محسوب می شد. او بعد از پدرش امامت فرقه کیسانیه را بر عهده داشت و داعیانش در خراسان فعال بودند. کیسانیه بعنوان فرقه ای شیعی بعد از قیام مختار در سال ۶۶ هـ. ظهور کرد. ایشان به امامت محمد بن حنفیه بعد از امام حسین (ع) قائل بودند. هر چند تسمیه کیسانیه ظاهراً از لقب مختار (کیس=زیرک) اخذ شده است.
۶. اخبار العباس، ص ۱۷۳ و ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا: تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلیابگانی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷، ص ۱۹۲.
۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۵۶، ص ۳۱۹.
۸. طبری، محمد بن جریر: تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، بیروت، عزالدین، ۱۹۷۷ م، ج ۴، وقایع سال ۱۳۰ هـ. ص ۱۹۱.
۹. به همین جهت بود که پس از این که اولین داعی عباسیان در خراسان که مستقیماً به نفع آل عباس دعوت کرد و با واکنش تند دوستانان خاندان علوی به رهبری «غالب ابرشهری» مواجه شد و حساسیت ایشان را برانگیخت، بلافاصله محمد بن علی دستور داد از ذکر نام شخص معین خودداری کرده و به شعار «الرضا من آل محمد» دعوت کنند، نک ابن العبری، غریفور یوس ابی الفرج: تاریخ مختصر الدول، بیروت، دار الرائد، ۱۹۸۷ م، ص ۲۰۱ + اخبار العباس، ص ۲۰۴ + تاریخ طبری، ج ۳، وقایع سال ۱۰۹ هـ. ص ۲۶.
۱۰. حتی برخی احتمال داده اند که محمد بن علی جریان دعوت عباسی را از فرزندان نیز مخفی کرده بود. چرا که حضور فرزندان او در قیام عبدالله بن معاویه طالبی و بیعت با وی را شاهدیم. ر. ک عاملی، جعفر مرتضی: زندگی سیاسی هشتمین امام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۶۵، ص ۱۶.
۱۱. دینوری، ابی حنیفه: الاخبار الطوال، تصحیح فلاذیمیر جرجاس، چاپ اول، لیدن، بریل، ۱۸۸۸ م، ص ۳۳۷.
۱۲. تاریخ طبری، ج ۳، وقایع سال ۱۰۰ هـ. ص ۵۹۲.
۱۳. پیشین، ج ۴، وقایع سال ۱۱۰ هـ. ص ۲۸.
۱۴. در مورد قیام وی ر. ک پیشین، ج ۴، وقایع سال ۱۲۸ هـ. ص ۱۶۷.
۱۵. پیشین، ج ۴، وقایع سال ۱۲۹ هـ. ص ۱۷۹.
۱۶. برای نمونه نک. به رفتار تحقیر آمیز عاملین خراج با دهقانان سغد و بخارا (تاریخ طبری، ج ۴، وقایع سال ۱۱۰ هـ. ص ۲۹) و نیز شکایت دوتن از دهقانان بخارا از عامل آن شهر نزد نصر بن سیمار (نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر: تاریخ بخارا، به تصحیح مرحوم مدرس رضوی، طوس، ۱۳۶۳، ص ۸۴.
۱۷. تاریخ طبری، ج ۴، وقایع سال ۱۱۶، ص ۴۹.
۱۸. مثلاً بکیرین ماهان، بازوی عقیدتی عباسیان در کوفه به روایت دینوری اموال بسیاری از سند بدست آورده بود که تمام اموالش را در راه قیام عباسیان مصرف کرد. نک. اخبار الطوال، ص ۳۳۵.
۱۹. ذیل، التون ل: تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۱۰۸.
۲۰. بجنوردی، سید کاظم (ویراستار): دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ششم، تهران، ۱۳۷۳، مدخل ابومسلم.
۲۱. یوسفی، غلامحسین: ابومسلم سردار خراسان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ص ۲۹-۳۲.
۲۲. همان، ص ۳۷.
۲۳. الخطیب، عبدالله مهدی: حکومت بنی امیه در خراسان، ترجمه باقر موسوی، چاپ اول، تهران، توکا، ۱۳۵۷، ص ۱۴۲.
۲۴. اخبار الطوال، ص ۳۶۰.
۲۵. تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان ...، ص ۷۷.
۲۶. تاریخ طبری، ج ۴، وقایع سال ۱۳۰ هـ. ص ۱۹۴.
۲۷. گردیزی، ابوسعید عبدالحی: زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، تصحیح عبدالحی حبیبی، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۲۶۷.
۲۸. همان، ص ۶۵ + تاریخ طبری، وقایع سال ۱۳۰ هـ. ج ۴، ص ۱۹۵.
۲۹. اصفهانی، ابوالفرج: مقاتل الطالبین، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۹۸۷ م، ص ۱۶۹ + تاریخ فخری، ص ۱۸۵.
۳۰. تاریخ گردیزی، ص ۲۶۹ + تاریخ طبری، ج ۴، وقایع سال ۱۳۳ هـ. ص ۲۳۱.
۳۱. انساب الاشراف، ق ۳، ص ۱۵۵ + تاریخ گردیزی، ص ۲۶۸.
۳۲. همان، ص ۲۶۹.
۳۳. تاریخ طبری، ج ۴، وقایع سال ۱۳۵ هـ. ص ۲۳۴.
۳۴. تاریخ سیاسی، اجتماعی خراسان، ص ۱۱۶.
۳۵. زرین کوب، عبدالحسین: دو قرن سکوت، چاپ هفتم، تهران، جاویدان، ۱۳۵۶، ص ۱۱۵.
۳۶. اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ص ۵۷-۸.
۳۷. مؤلف نامعلوم: مجمل التواریخ و القصص، به اهتمام ملک الشعراء بهار، چاپ دوم، تهران، کلاله خاور، بی تا، ص ۳۲۸.
۳۸. ابومسلم سردار خراسان، ص ۱۵۸.
۳۹. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ص ۶۷.